

مقاله ماکسیم رودینسون و مصاحبه او درمورد استعماری بودن اسرائیل

نگهبان تمدن اروپایی
در برابر بربریت آسیایی!

محمد وحیدی

در شماره قبلی از نظریه استعمار مهاجران گفتیم و اینکه در فضای آکادمیک استادان و نظریه‌پردازان حوزه تاریخ و سیاست در دنیا، صهیونیسم و اسرائیل را شکل نوینی از استعمار دارند معرفی می‌کنند. اشاره کردیم که نقطه عطف و تقریباً شروع این فضا با مقاله ماکسیم رودینسون، جامعه‌شناس و شرق‌شناس یهودی فرانسوی شروع شد. مقاله‌ای که در ۱۹۶۷، در مجله عصر جدید، به سردبیری ژان پل سارتر منتشر شده بود. حدود سی سال بعد از چاپ این مقاله، بعد از گذشت جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل و انتفاضه اول، رژیم دوکواکوهن (نویسنده و پژوهشگر فرانسوی) با او مصاحبه‌ای ترتیب می‌دهد و می‌خواهد بداند که آیا رودینسون، در آستانه پنجاهمین سالگرد تشکیل دولت اسرائیل، آیا همچنان بر نظراتش، در مقاله «آیا اسرائیل یک واقعیت استعماری است؟» باقی مانده یا خیر؟

تمام داده‌ها، در تأیید استعماری بودن اسرائیل

رودینسون آن سال‌ها در آن مقاله، در پاسخ به سؤالی که از قضا عنوان مقاله‌اش هم بود، با استدلال‌های تاریخی جواب مثبت داد که بله اسرائیل یک واقعیت استعماری است، آن هم از جنس استعمار مهاجران که شکلی خطرناک‌تر از استعمار نوین است. کوهن در اولین سؤال از رودینسون مسئله و موقعیتی را شرح می‌دهد؛ اینکه در سی سال گذشته، بعد از سه جنگ و انتفاضه، و درحالی‌که دولت عبری پنجاهمین سالگرد خود را جشن می‌گیرد، کلی معاهدات و توافق‌ها بین اعراب و اسرائیل بسته شده، آیا دیدگاه‌ها از آن زمان تا الان تغییری کرده‌اند یا نه؟ به خصوص که علاوه بر این، کسانی که به عنوان مورخان اسرائیلی شناخته می‌شوند، مثل تام سگو، بنی موریس و... در سال‌های اخیر تاریخ اسرائیل را مورد بازنگری قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که مسئله ماهیت وجودی اسرائیل پیش از هر چیز یک مسئله استعماری است. در پاسخ و از دید رودینسون، این مقاله و نظریه خیلی هم قدیمی نشده و از آن سال‌ها تا به الان اتفاقی نیفتاده که نظر را جابجایی تغییر کند. چه اینکه داده‌های جدیدی هم به دست آمده که باعث شده تا مورخان و نظریه‌پردازان آن‌ها را مطرح کنند که همین باعث عقب‌نشینی و واکنش اشخاصی مثل نتانیاهو هم شده است. نکته مهم و اساسی‌ای که رودینسون به آن اشاره می‌کند این است که باز شدن پای این چنین بحث‌هایی به جامعه آکادمیک و دانشگاهی، باعث شده تا جدی‌تر و درست‌تر به مسئله فلسطین به دور از فضای ملتهب سیاسی پرداخته شود. البته که این آغاز یک فرایند و راه دشوار است و حتی از دید رودینسون، در حال شتاب گرفتن هم نیست و موانع بسیاری برای حل مشکل اعراب با اسرائیل وجود دارد. افرادی در اسرائیل هستند که این مسائل را درک می‌کنند و با دنیا و نظریه‌پردازان موافق هستند، اما در محیط روشنفکری تأثیرگذار در سیاست اروپا و آمریکا، در اقلیت هستند. اما افکار عمومی این‌طور نیست و به نظر رودینسون این‌طور هم نخواهد ماند و روزی می‌رسد که نظر جوامع نسبت به پروژه صهیونیسم تغییر خواهد کرد.

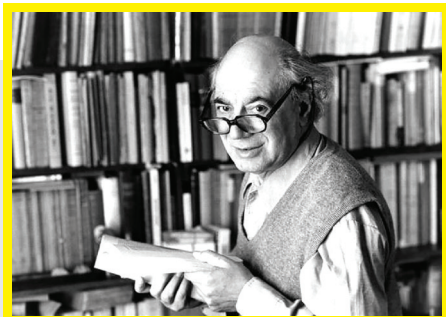
اسرائیل مانند هیچ دولتی در دنیا و تاریخ نیست

کوهن در ادامه مصاحبه سؤالی مطرح می‌کند که: «بسیاری از مردم معتقدند که اسرائیل کشوری مانند دیگر کشورها نیست. آیا شما با این تعریف موافقت می‌کنید؟ چگونه یک کشور را مانند دیگر کشورها می‌توان تعریف کرد؟» و رودینسون جواب جالبی می‌دهد که دولت اسرائیل مانند هیچ دولتی

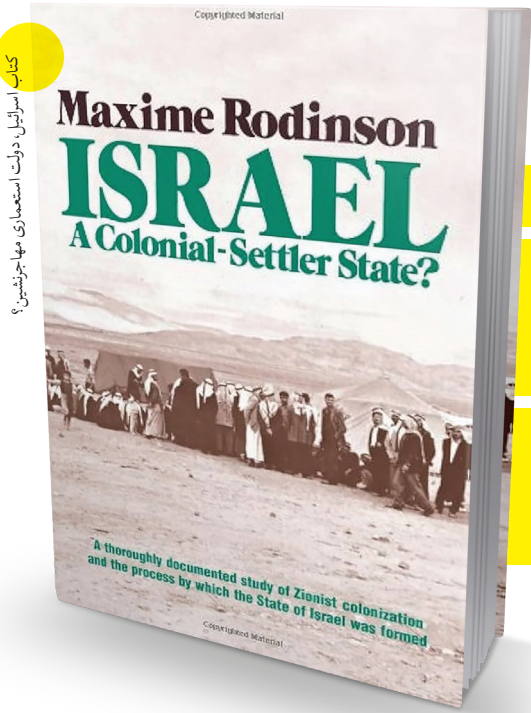
نیست، زیرا در اساس آن یک «اسطوره بنیان‌گذاری» وجود دارد. همان‌طور که روزه‌گارودی گفته است (این اصطلاح از کتاب الیز ماریکوستراس درمورد اسطوره‌های بنیان‌گذاری ایالات متحده وام گرفته شده)، اسرائیلی‌ها خود را وارثان مشروع ملت قدیمی اسرائیل می‌دانند که از زمان موسی تأسیس شده است. به این مدل اسطوره‌ای لایه‌ای مذهبی نیز اضافه شده که مادر این سرزمین هستیم؛ زیرا این خواست خداست. رودینسون عنوان می‌کند که او یک بار نامه‌ای از یک پزشک یهودی فرانسوی بسیار مشهور که مخترع آزمایش باروک بوده دریافت کرده. او در این نامه نوشته بود که: «یهودیان همیشه مالکان مشروع این سرزمین بوده‌اند و اعراب در موقعیت مستأجران بدون حق مالکیت هستند. به این معنی که ما حق داریم آن‌ها را بیرون برانیم.» این دیدگاه در جهان عجیب و بدون نمونه است. این دیدگاه از جمله دیدگاه‌های باستانی است که می‌توان آن را در تلمود یافت. ما تصور می‌کنیم که جهان به این شکل آغاز شده که توزیع زمین توسط خدا و از روز ازل وجود داشته. چکسلواکی به چک‌ها و اسلواکی‌ها، فرانسه به فرانسوی‌ها و اسرائیل به اسرائیلی‌ها داده شده است. این رویکرد کاملاً اسطوره‌ای و الهیاتی است. در واقع روایتی که مردمی را که یک سرزمین را به دلیل وسعت زمین‌های گذشته‌شان، پیوندهایشان با این سرزمین و غیره، اشغال کرده‌اند، به عنوان مالک مشروع ابدی آن سرزمین قرار می‌دهد، روایتی است که رودینسون آن را رد می‌کند و نمی‌پذیرد. قلمرو؛ باید یک تعریف حداقلی از آن داشته باشیم وگرنه چرا مثلاً آلمانی‌ها حتی نسبت به فرانسه ندارند؟ حداقلی وجود دارد و این حداقل این است که مردمی که قرن‌ها در سرزمینی زندگی کرده‌اند، یا حتی اشغال کرده‌اند، کسانی که در آن زمین کشت کردند، کسانی که خانه‌ها و کارگاه‌هایی ساخته‌اند، ساکنان مشروع آن سرزمین هستند؛ حداقل برای یک دوره تاریخی طولانی. این معیاری است که به طور ضمنی به رسمیت شناخته می‌شود. این چیزی است که یهودیان صهیونیست در اسرائیل درمورد اعراب سرزمین فلسطین اعمال نکرده‌اند. این نمونه‌ای از اشغال است که به قول رودینسون در تاریخ و دنیا مثالی برای آن وجود ندارد.

تکه‌ای از امپریالیسم در آسیای غربی

کوهن در ادامه به نکته مهمی از مقاله رودینسون اشاره می‌کند؛ اینکه او سی سال پیش، تأسیس دولت اسرائیل در فلسطین را یک پروژه و دولت امپریالیستی خطاب کرده. رودینسون تأکید می‌کند هنوز هم همین نظر را دارد و مطمئن‌تر هم شده. البته او توضیح می‌دهد: «... من از اصطلاح امپریالیست استفاده می‌کنم، اما به شیوه‌ای ابهام‌زدایی. من انقلابی نیستم،



ماکسیم رودینسون، جامعه‌شناس و شرق‌شناس فرانسوی یهودی



کتاب اسرائیل دولت استعماری مهاجرنشین؟

حداقل نه به معنای فعلی آن. من اسرائیل را به معنای معمول و آکادمیک این اصطلاح، یعنی دولتی با گرایش‌های توسعه‌طلبانه مبتنی بر استعمار، توصیف می‌کنم و به کار می‌برم.» رودینسون در مقاله‌اش که در مجله عصر جدید چاپ شده بود نقل قولی از هرتزل را آورده که: «اگر اعلی حضرت سلطان (آخرین پادشاه عثمانی) فلسطین را به ما می‌داد، می‌توانستیم مطمئن باشیم که امور مالی ترکیه را به طور کامل حل و فصل می‌کنیم. برای اروپا ما آنجا را به عنوان یک دیوار حائل در برابر آسیا تشکیل می‌دادیم، ما نگهبان پیشرفت تمدن در برابر بربریت می‌بودیم.» به قول رودینسون این جملات و عبارت باید در ظرف تاریخی خود بررسی شود. اینکه این حرف‌ها در چه زمانی زده شده. در آن زمان این درک وجود داشت که کشورهای متمدن می‌توانند سرزمین‌های غیرمتمدن را تصرف کرده، تاصلاح، شادی و پیشرفت را به ارمغان بیاورند. اما ماجرا جایی جالب می‌شود صد سال از این حرف‌های هرتزل گذشته و عقیده‌ای که برای او آخر دوران مدرنیته و گذشته است و ما در دوره پسامدرن هستیم و مدت‌هاست که از این عقیده‌ها عبور کردیم، اما هنوز می‌بینیم که این عقاید به تنهایی وجود دارد، بلکه موتور محرک ساخت نهادهایی صهیونیستی و سازوکاری دولتی می‌شود؛ آن هم با ادعای پیشرفت و توسعه مدنظر اروپایی و نگهبانی از آن در برابر ادعایی موهوم مبنی بر جماعت غیرمتمدن آسیایی!

دولتی در درون یک دولت

در آخر کوهن مسئله‌ای را طرح می‌کند آن هم اینکه مادر برابر اسرائیل انگار که جلوی عمل انجام‌شده‌ای قرار گرفتیم و حال باید چه کنیم، آیا راه برون‌رفتی از این ماجرا وجود دارد؟ رودینسون به سخنان آخر مقاله‌اش اشاره می‌کند. به مصالحه‌ای که اسحاق رابین و یاسر عرفات در اسلو آغاز کردند. رودینسون عقیده دارد که اگر هر دو طرف به توافق پایبند باشند می‌توان به آینده امیدوار بود. در غیر این صورت هیچ راهی وجود ندارد؛ این یک جنگ ابدی و وجودی است که با حداقل‌های یک زندگی عادی سروکار دارد. یعنی خانه و سرپناه و سرزمین؛ ما هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. رودینسون شرایط را این‌گونه شرح می‌دهد که کاری از دست ما الان بر نمی‌آید؛ چون با ساختاری طرفیم که ریشه‌هایش اصطلاحاً دولتی در درون یک دولت بوده. با این که خیلی‌ها شکل‌گیری اسرائیل را به هولوکاست و جنگ جهانی دوم نسبت می‌دهند؛ اما با نگاه به زمان قیومیت بریتانیا و نهادهای صهیونیستی در اراضی فلسطینی، متوجه ساختار و سازوکار شبه‌دولتی آژانس یهود می‌شویم. از دید رودینسون، ما (اروپایی‌ها و غربی‌ها) در اصل و نظریه‌پردازانی که دغدغه فلسطین را دارند (زمان را از دست دادیم. ریشه‌های این نهادها و دولت‌سازی‌ها خیلی گسترده شده است. از یک جایی به بعد این به خود فلسطینی‌ها و عقیده و میزان تاب‌آوری‌شان بستگی دارد. انتفاضه نشان داد که این مسئله بسیار پیچیده است و البته در دنیا هم اثرات زیادی داشت، نه فقط در خاورمیانه. اینکه انتفاضه و این تکامل فلسطینیان با این واقعیت استعماری چه نقش مهمی ایفا کرده و چه خواهد شد، باید صبر کنیم تا تاریخ و مورخان قضاوت کنند، هنوز اول راه هستیم.